

محدودیت‌های سکولاریسم*

جان کین

مترجم: سید علی اصغر سلطانی

مرکز مطالعات دموکراسی

دانشگاه وست مینیستر

لندن مارس ۱۹۹۷

پرسشی بی پروا: آیا ممکن است آرمان مردم‌گرایانه سکولاریسم، اعتقادی به ظاهر بدیهی باشد که کثرت‌گرایی آزاداندیشانه دموکراسی را آن‌گونه که اکنون تجربه‌اش می‌کنیم، تهدید کند؟ پاسخی احتمالی: این شک به سکولاریسم را به یاری این واقعیت می‌توان توجیه کرد که اغلب سکولاریست‌ها، سکولاریسم را بدون تفکر تقدیس می‌کنند. شعار «بی سکولاریسم، دموکراسی ناممکن» از نظرشان شعاری مقدس

* Keane, John. (1996) *The limits of Secularism*, Center for the Study of Democracy, The University of Westminster, London.

پروفسور جان کین در دانشگاه‌های آدلاید، تورنتو، و کیمبریج به تحصیل پرداخت و هم‌اکنون رئیس مرکز مطالعه دموکراسی است. تالیفاتش به قرار زیرند: *جامعه مدنی* (۱۹۹۸)؛ *تأملی بر خشونت* (۱۹۹۶)؛ *رسانه‌ها و دموکراسی* (۱۹۹۱)؛ *دموکراسی و جامعه مدنی* (۱۹۸۸، ۱۹۹۸)؛ *حیات عمومی و سرمایه داری اخیر* (۱۹۸۴)؛ و کتابی که برنده جایزه شد: *تام‌پین: زندگی سیاسی*. او همچنین *تناقضهای دولت رفاه* تألیف کلاوس آوف را نیز ترجمه و ویرایش کرده است. آثارش به چندین زبان ترجمه شده‌اند و علایق تحقیقی جاری‌اش عبارتند از آینده نظریه سیاسی، شهروندی در اروپا، رسانه‌های گروهی و آزادی بیان، رژیم‌های پسا کمونیستی اروپای شرقی و مرکزی، ترس و سیاست، فلسفه و سیاست در اسلام، آینده محدودیت‌های دموکراسی.

مقاله حاضر در آبان ماه ۱۳۷۸ توسط پروفسور جان کین در مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم (ع) ارایه شد و رونوشت آن با اجازه ایشان در *فصلنامه علوم سیاسی* ترجمه و به چاپ سپرده شد.

است. سکولاریست‌ها گمان می‌کنند در طول چند نسل گذشته، اوهام دینی به تدریج از میان رفته‌اند و این باعث بسی خوشبختی است؛ چرا که جداسازی احساسات دینی از حوزه‌هایی چون: حقوق، حکومت، سیاست حزبی، و آموزش و پرورش - جدایی کلیسا از دولت - مردم را از تعصبات نامعقول رها نیده و موجب ارتقای تحمل و بردباری روشنفکرانه می‌شود، که این خود، جزء تفکیک‌ناپذیر دموکراسی کثرت‌گرا است. به علاوه، سکولاریست‌ها می‌پندارند خلاء ناشی از رخت برستن خدا از زمین را می‌توان با اعتقاد به اینکه جدایی کلیسا از دولت و تحدید باورهای دینی به محیط‌های خصوصی جایگزینی برای خدایند، پرکرد. جست و جوی نوین برای معنای فردی و رستگاری را می‌توان در قالب «دین ناپیدا»ی «بیان خود» و «تحقق خود» ریخت (توماس لوکمن).^(۱)

سکولاریست‌ها می‌گویند تمایلات دین زدایانه [secularising] در واقع به تدریج جزء مسلمات زندگی نوین شده و مردم را قادر می‌سازد تا بتوانند در هر کجا زندگی‌ای کم تعصب‌تر و عاقلانه‌تر را پی‌ریزی کنند. همچنین، این گرایش‌های دین زدایانه، مردم را یاری می‌دهد تا با دنیای عاری از دینداری سازگار گردند و به آنها اطمینان می‌دهد که می‌توانند در رویارویی با تجربیات زمینی، آزادانه زندگی کنند.

علی‌رغم این که چالش‌های قدرتمندی نسبت به سلطه سکولاریسم صورت گرفته است، اصول اعتقادی رایج سکولاریسم همچنان پا برجا مانده است؛ زیرا ریشه تفکرش بسیار عمیق است. جای تعجب است که تبارشناسی عالمانه و جامع این ریشه‌ها هنوز نانوشته مانده است، ولی با وجود این، روشن است که این اندیشه که دنیای نوین، همسوی با سکولاریته [secularity] در حال تخریب بنیادهای دینی است، زائیده اروپا در نیمه قرن نوزدهم است؛ اما خود مفهوم «سکولار» [secular] که تنها مختص به تمدن اروپا است، قدمت بیشتری دارد. از زمان پذیرش مسیحیت به منزله دین رسمی امپراطوری در زمان کنستانتین، رابطه بین قدرت روحانی و قدرت گذرا - سکولار - همواره مورد بحث بوده است: ابتدا در قرن سیزدهم میلادی، صفت «سکولار» (برگرفته از کلمه لاتین saecularis) در زبان انگلیسی برای تمیز قایل شدن بین کشیشانی که در میان مردم زندگی می‌کردند و آنهایی که در انزوای صومعه و دیر بودند، به کار رفت. ویلیام

اهل اوکهام^(۲) و جان وایلکلیف^(۳) نویسندگان قرن چهاردهم، با تمیز قایل شدن بین نهادهای مرتبط با مسایل مدنی، معمولی، و فانی و نهادهای دیگری که مشخصاً مذهبی و روحانی بودند [و به کارگیری کلمه «سکولار» برای نهادهای مدنی] بر این مفهوم کلمه «سکولار» صحنه نهادند.

در طی قرن شانزدهم، این مفاهیم اساساً منفی سکولار به منزله قلمرو موقت همه چیزهای «دنیاوی» که مستقیماً به مقررات مذهبی مرتبط نبود - یعنی قلمرو چیزهای غیر کلیسایی، غیر دینی، غیر مقدس - به تدریج کمرنگ شد و اصطلاح سکولار مفهوم غیر دینی بودن و غیر خدایی بودنش را از دست داد. کلمه سکولار ناگهان به جنبش در آمد و برای توصیف دنیایی که تصور می شد در حرکت باشد، به کار رفت. سکولارایز [to secularize] (از کلمه فرانسوی seculariser) به مفهوم غیر دینی کردن و از مالکیت کلیسا خارج کردن چیزی به کار می رفت؛ و در عین حال، سکولاریزاسیون [سکولار سازی secularization] نیز به معنای فرایند تقلیل نفوذ دین به کار می رفت. مثلاً در اجتماعات کلیسایی و قانونی، سکولاریزاسیون، برای انتقال نهادها و دارایی های دینی از مالکیت کلیسا به مالکیت افراد عام و کاربری فانی و دنیایی به کار می رفت. این، همان مفهومی است که فرهنگ لغت دکتر جانسون (۱۷۵۵) از آن برای تعریف اصطلاحات زیر سود می جوید: سکولاریته [secularity]: «دنیایی بودن، توجه به چیزهای دنیایی کنونی»؛ سکولارایز: «تبدیل چیزهای اختصاص یافته برای استفاده روحانی به استفاده عادی» و «دنیایی ساختن»؛ و سکولاریزاسیون: «عمل سکولار کردن».

اگر چه افرادی که مفهوم جدیدی برای این واژه خلق کردند، خود واقف نبودند؛ ولی زمینه فکری پرورش تخمهای اعتقادات سکولاریستی را که ریشه در اروپای نیمه قرن نوزدهم داشت و در زمان ما شکوفا شد، آماده کردند؛ اینکه کلیسا و دنیا، درگیر در مبارزه ای تاریخی اند که در آن مبارزه به تدریج و به گونه ای برگشت ناپذیر، دنیایی بودن تفوق می یابد. نمونه های اولیه این گرایش فکری عبارتند از: اصرار فورباخ^(۴) بر اینکه دین، خود، آموزگار بی خدا بودن است؛ چراکه دین «اساساً به چیزی جز حقیقت و الهی بودن ماهیت انسان معتقد نیست»؛ روایت نیچه از مرد دیوانه ای که فانوس به دست در روز

روشن شتابان سوی بازار شهری می‌رفت و بلند فریاد می‌زد که خدا کشته شده است؛ اظهارات هربرت اسپنسر (در شواهد علم اخلاق)^(۵) مبنی بر اینکه «حال که مواعظ اخلاقی تأثیر خود که منبعث از منشایی مقدس است را از دست می‌دهند، سکولاریسم جوری اخلاقیات، امری ضروری می‌شود»؛ دکترین کاملاً منحصر به فرد سکولاریسم جورج هالی یوک^(۶)، چارلز بردلا^(۷) و دیگران که بنا به اعتقادشان، باید با تلاش و صحنه نهادن بر اینکه در عصر حاضر اخلاقیات مسؤول به زیستی انسانها، تنزل دین را تسریع کرد و ملاحظات ناشی از ایمان به خدا و زندگی پس از مرگ را به انزو و اکشانند.

به آسانی می‌توان با نگاهی به گذشته دریافت که راهبران اولیه سکولاریسم از طریق مسلّم انگاشتن، پیش بینی کردن، و تجویز هر چیز، سعی داشتند نوعاً موضعشان را تقویت کرده و بدین سان، بر محافل ادبی و دانشگاهی تأثیر بگذارند. از این روست که تی. اس. الیوت در سرودهایی از «سنگ»^(۸) (۱۹۳۴) این تأثیرات را به سخره گرفته است: «اما به نظر می‌آید چیزی رخ داده است که هرگز قبلاً رخ نداده است. اگر چه نمی‌دانیم دقیقاً چه زمانی، یا چرا، یا چگونه، یا کجا این حادثه رخ داده است. انسانها خدا را ترک گفته‌اند نه بسوی خدایی دیگر؛ بلکه به گفته خودشان، به سوی هیچ خدایی؛ و این هرگز قبلاً واقع نشده است.» اگر چه پیامدهایی از این دست، بی‌شک ترس و نفرت در دل‌های مؤمنین افکنده است؛ اما سکولاریست‌ها با حمایت تحقیقات دانشگاهی فراوان، قدرتمندانه این یافته‌ها را متذکر شده و به نفع خود از آنها بهره بردند. سکولاریست‌ها می‌گویند؛ به شواهد قدیمی‌ترین دموکراسی پارلمانی بنگرید. تقریباً نیمی از جمعیت بزرگسال بریتانیا و کلاً سه چهارم جمعیت جوان آن، هرگز به کلیسا نمی‌روند؛ دو سوم شهروندان معتقدند دین عموماً رو به نزول است؛ و فقط یک چهارم آنان این امر را «از هر جهت» بد می‌دانند؛ آن نسبتی از مردم (در حال حاضر یک سوم) که تأیید می‌کنند حضرت عیسی «فقط یک انسان» بوده است، در حال افزایش است؛ همچنان که اکثریتی (در حال حاضر سه چهارم) که وجود شیطان را تکذیب می‌کنند نیز رو به فزونی است.

نظریه پردازان سیاسی معاصر، سکولاریته را می‌پذیرند و نوعاً برای صیقل دادن موضعشان شواهد زیر را ارائه کرده، منافع سکولار سازی زندگی جدید را متذکر

می شوند. برای نمونه، چارلز تیلور^(۹) از طریق برجسته سازی ریشه کلمه saeculum سعی در اثبات مکمل هم بودن، سکولاریته و دموکراسی دارد. در منشا این کلمه تردید است؛ ولی مرتباً در متون لاتین باستان به معنای «مرتبط یا متعلق به یک عصر یا دوره‌ای طولانی» به کار می‌رفت، مثل عبارت «بازیهای سکولار» (از کلمه لاتین ludi saeculares) که به مدت سه شبانه روز طول می‌کشید و در هر دوره ۱۲۰ ساله، یک بار انجام می‌شد. به گفته تیلور، در متون مسیحی saeculum به معنای «موقتی» بود و در نهایت، به دنیا در برابر کلیسا اشاره داشت. او سعی دارد این موضوع را پیرو RAND که تجربه نوین زمان سکولار در مقابل زمان الهی قرار دارد - زمان خداوند، زمان ابدیت، انباشتن زمان در وحدانیتی که بر اساس عملی بنیادین، معنای حوادث بعدی را به آنها دیکته می‌کند. تصور کفرآمیز بودن زمان - بدان گونه که حوادثی که در غیر این صورت با هیچ علت و معنای حقیقی‌ای به هم مربوط نبودند؛ ولی به دلیل وقوعشان در یک نقطه و در یک خط زمانی مرتبط گشته‌اند - با تصور جامعه‌ای شکل یافته از اصولی فرا اجتماعی همچون اراده خداوند در تضاد است. زمان سکولار در عوض، با این اصل سیاسی که برای زندگی مردم در یک دموکراسی حیاتی است، مطابقت می‌کند و بر اساس آن، تعامل شهروندانی که در درون یک فضای اجتماعی دنیایی سخن می‌گویند و عمل می‌کنند، اصیل بوده، حاکم بر همه اصول بنیادی رقیب است.

ریچارد رورتی^(۱۰) اخیراً موضع دفاعی‌ای هم‌تراز اما متفاوت نسبت سکولاریته اتخاذ کرده است. او از تعبیری دفاع می‌کند که خود، مصالحه جفرسونی^(۱۱) نامیده است. استدلالش بر این است که دموکراسی‌های نوین باید «دین را خصوصی کنند بی آنکه تحقیرش کنند». تجربه دینی با «آنچه با تنهایی مان می‌کنیم» تناسب دارد و شهروندانی که در جامعه‌ای باز در کنار هم می‌زیند، مسلماً از آزادی عبادت دینی برخوردارند. اما مشکل اینجاست که خصوصاً خارج از اجتماع دینی‌ای که شهروندان متعلق به آنند، دین به مثابه یک «متوقف کننده گفت و گو» عمل می‌کند. سکوت، خصومت، تعصب، و تهدید به خشونت که ارجاع نابخراذنه به اصول مذهبی مؤیدشان است، برقراری ارتباط میان شهروندان را تهدید می‌کنند. در نتیجه، حکومتی دموکراتیک راهی ندارد جز به

اجرا در آوردن اینک‌ه: آزادی متدینان برای عبادت خدایشان در خلوت باید تضمین شود و در عوض، غیر متدینان نیز باید از حق زیستن بدون مواجهه با تعصب و اغفال دینی در قلمرو جامعه مدنی و دولت برخوردار باشند.

دفاع رورتی از سکولاریسم نیز آسیب‌پذیر است؛ زیرا در شرایط خاص مصالحه جفرسونی مد نظر، خود مانع گفت و گو است. توصیف تک روانه تیلور از منطق فضای اجتماعی نوین نیز با مخالفت مورخان روبرو است مبتنی بر اینک‌ه در هر مورد شناخته شده، گفتمان دینی پیش شرطی اساسی برای ظهور فضای اجتماعی نوین اولیه بوده است. از این روست که آثار مسیحیت در مسایلی همچون قوانین مربوط به توهین به مقدسات، تعطیلی‌های دینی، و عبادات جمعی مشخص بود. چنین ایرادهای تردیدآمیز را می‌توان کنار گذاشت و ایرادی نتیجه بخش تر را در نظر گرفت که بر اساس آن، مدافعان کنونی دکت‌رین سکولاریسم بیش از حد در دوام و روشنفکرانه بودن آرمانها و نهادهای «سکولار» مبالغه می‌کنند و به تبع آن، از ارایه فهمی دموکراتیک تر از دین و سیاست باز می‌مانند؛ زیرا نمی‌توانند دریابند که اصل سکولاریسم در خودش دارای تناقض است و در نتیجه، در عمل قادر نیست اصولی نسبتاً پایدار را برای شهروندان فراهم آورد تا آزادانه در حیطه قوانین و نهادهای جوامع مدنی و حکومت‌های دموکراتیک به تعامل پردازند.

درست است که سکولاریسم معاصر علی‌رغم تناقضهایی که دارد ابداً در شرف فروپاشی نیست؛ زیرا به مردم قبولانده است که تعصب و خونریزی نبردهای مسیحی - یهودی متعلق به گذشته بوده است؛ اما علی‌رغم این موفقیت چشمگیر، آرمانها و نهادهای سکولار سلسله مشکلاتی را ایجاد کرده که استمرار حیاتشان را محدود می‌کنند و زمینه را برای پایان بخشیدن به سکولاریسم آماده می‌کنند. بدیهی‌ترین مثال، تأثیرات تناقض آمیز آزادی انجمن‌های دینی است. سکولاریست‌ها عموماً می‌گویند؛ دموکراسی نیازمند جدایی کلیسا و دولت و منزوی کردن دین سازمان یافته و گفتمان دینی در قلمرو اجتماع است. سکولارسازی مستلزم آن است که شهروندان از اوامر کلیسا و دولت رها شوند، آزاد باشند که ایمان بیاورند و یا مطابق وجدان و قضاوت‌های اخلاقی خود، عبادت

کنند؛ واگذار به سزار آنچه را متعلق به اوست، سزار هیچ دخالت مستقیمی در آنچه که متعلق به او نیستند ندارند. در عمل، پیش فرض آزادی مذهبی ای از این گونه، جامعه مدنی ای باز و بردبار است که در درون ساختها و فضاهاى جمعی آن، شهروندان می‌بایست از تندی و خونریزی پرهیزند تا هر کس بتواند فارغ از عقاید و اصول اخلاقی تعصب‌آمیز دیگران، از آزادی بهره‌مند گردد. به عبارت دیگر، سکولاریته مستلزم آن است که شهروندان توافق کنند که دربارهٔ دین موافق نباشد که در نهایت، همچنان که ولتر در رساله‌ای در باب تساهل (۱۷۶۳) گفته است؛ حداقل باید بعضی فضاهاى مدنی باشد که دین در آنجا دارای حداقل نقش باشد یا ابداً هیچ نقشی را ایفا نکند. آزادی مذهبی، مستلزم بی‌اعتنایی مذهبی است. شهروندان باید تمایلات مذهبی متفاوت یکدیگر را تحمل کنند و بپذیرند که هر دین و مسلکی، مانعی اخلاقی بر سر راه همسایه‌اش است و رقابت صلح‌آمیز، نزاکت اجتماعی، و بی‌اعتنایی نسبت به احساسات دیگران همچنان که در دنیای تجارت مفید است، در دنیای دین نیز سودمند است.

تشکیک ضمنی در وجود خداوند و انکار بالقوه‌اش به وسیلهٔ سکولاریسم، فرصتی مغتنم برای متدینان است. آنان وقتی مشاهده می‌کنند که سکولاریسم، به طور بالقوه دین را در حاشیه رانده و نابود می‌کند، از آزادی اجتماعات ناشی از جامعه مدنی برای مقابله با نزول مشهود دین بهره می‌گیرند. بعضی از متدینان با تأکید به اینکه دین باکلیت زندگی سروکار دارد، به مسیحیان هشدار می‌دهند که آنان نباید همانند آن مرد ثروتمندی باشند که وانمود می‌کرد که گدایی به نان لازاروس را که بر درگاهش خوابیده بود، نمی‌شناخته است؛ بلکه باید به تقلید از زندگی مسیح پرداخت: توجهات را باید به گرسنگان، نیازمندان، بی‌خانمانان، آنهایی که از امکانات بهداشتی و درمانی مناسب برخوردار نیستند و بالاتر از همه، به آنان که امیدی به آینده‌ای بهتر ندارند، معطوف داشت. متدینان دیگر، تحت تأثیر تذکر مسیح به پای‌لت^(۱۲) مبنی بر اینکه حکومت خدا در این دنیا نیست، بر اهمیت تعالی معنوی، ایمان و غیرت دینی صحه می‌گذارند. این متدینان جدید بر اصولی مانند: انجیل به مثابهٔ وحی و الهام، فداکاری مسیح بر صلیب برای پس دادن کفارهٔ گناهان مردم، و رجعت قریب الوقوع مسیح برای بار دوم تأکید

می‌گذارند. و این اصول نیز به نوبه خود، با اهمیت حفظ خانواده، اخلاقیات و کشور مرتبط هستند. ایمانِ خصوصی کفایت نمی‌کند، از رهگذر عینک مردمی برچشم زدن و اماکن عمومی ای همچون کلیساها که در آنجا مسیحیان باز تولد یافته عینک سیاه را به کناری می‌اندازند، از صندلی‌های چرخدارشان برخاسته، جلال و عظمت خداوند را علناً فریاد می‌زنند، مؤمنین به اجتماع فراخوانده می‌شوند تا قبل از دیگران مشاهده‌گر باشند. امروزه چنین طرز تفکرهایی به همراه پذیرش و تصدیق اجتماعی اخلاقیات دینی دیگر در جوامع باز معمول شده است بویژه به دلیل اینکه جوامع مدنی سکولار، تناقض دومی را نیز در خود نشان می‌هند. میل باطنی این جوامع برای جایگزینی عدم قطعیت وجودی^(۱۳) به جای تدین، زمینه را برای بازگشت مقدسها و متدینان به صحنه زندگی روزمره آماده می‌سازد. اگر جوامع مدنی جدید نمونه و آرمانی را در نظر آوریم، می‌بینیم از شبکه چندگانه‌ای از نهادهای اجتماعی سیال شکل یافته‌اند و پویایی و پیچیدگی این نهادها مانع از آن می‌شود که شهروندان به ادراک دست یابند، بالغ شوند و بپذیرند. بگذریم که این نهادها مانع از آن می‌شوند که شهروندان، کلیت اجتماعی‌ای را که در آن زاده شده‌اند نیز دریابند. در نتیجه، حس تردیدی که در شهروندان نسبت به مسایلی همانند سرمایه‌گذاری و استخدام، تحول الگوهای هویت فردی و الزامات خانوادگی به وجود می‌آید، باعث می‌شود تا آنان در معرض اضطراب و سردرگمی قرار گیرند و به تبع آن، در معرض گرفتار آمدن در نهادهایی قرار گیرند که جاذب اضطرابند. نمونه‌های بارز این نهادها بویژه در دوران فردی، عبارتند از: کلیسا، فرقه‌ها، و جنگهای دینی و اخلاقی. در دنیایی مضطرب، نهادهای دینی یاد آور اهمیت همدلی در میان مضطربان است. اینان سعی می‌کنند تا ارتباط حسی را با سنتهای شکل یافته‌ای همچون «زندگی خانوادگی» حفظ کنند و در دنیایی که عصر سکولار بر آن مستولی شده است، نهادهای دینی، حس اهمیت مرموز آداب گذران زندگی را به وسیله غسل تعمید دادن وقایعی چون تولد، ازدواج و مرگ در آب عصر سکولار تشدید می‌کنند و بدان وسیله از نظر وجودی به یاد انسانهای فانی می‌آورند که زندگی، شکستی ناگزیر است. از آنجا که نوعاً اعضای جوامع مدنی حداقل جزئی از آنچه را که هانریش وُن کلیست^(۱۴)

«اساس شکننده جهان» نامیده است، تجربه می‌کنند، احتمالاً احساس وابستگی مطلق به وجود بزرگتر دیگری را که متقدم بر ادراک، زبان و تعامل انسانی است نیز می‌آزمایند (و از آن آرام می‌گیرند). تجربه احساس شگفتی و احترام برای جهان («قطعیت یافتن چیزهای مطلوب و یقین حاصل کردن به چیزهای نادیده» [عبرانیها،^(۱۵) ۱: ۱۱]، جهانی که فردیش شلایر ماخر^(۱۶) آن را جوهر دین نامیده است و همان است که امروزه به جنبش در آورنده پیشگامان دینی ای همچون: شبکه دریایی ایمان^(۱۷) و یهودیت بازسازی گرایانه،^(۱۸) و نتایج شگفت آور نظر سنجی‌هایی است که در اغلب کشورهای سکولار انجام شده‌اند و بر اساس آنها، اکثریت قریب به اتفاق (حدود ۷۵٪ در بریتانیا) به دین و زندگی پس از مرگ اعتقاد دارند.

شاید سومین و تناقض آمیزترین ویژگی سکولاریسم که آن را فلج کرده است، قرابت نظری و عملی آن با استبداد سیاسی باشد. سکولاریست‌ها شاید این حرف را توهین به خود تلقی کنند؛ زیرا اصرار دارند سکولاریته علی‌القاعده متضمن پذیرش استدلال، تمایل به مصالحه، پرهیز از تعصب و جدایی نهادینه کلیسا از دولت است. محققانی چون جان نویل فیگیس^(۱۹) با استدلال، ریشه‌های دکتترین سکولاریسم را به ترس موجه از متدینان اواخر قرون وسطا نسبت داده‌اند که طبقات سیاسی‌ای که اجازه نمی‌دادند قدرتشان در اراده قدرتهای روحانی باشد، قصد داشتند مسایل دین و باطن را به دست خود بگیرند. با این وجود، یکی از مشکلات ناشی از این دیدگاه که بر اساس آن، جنگ برای سکولاریته در واقع، جنگ برای تحمل تفاوتها بوده است، مربوط به ناکامی این دیدگاه از مشاهده تعصب و استدلال ناپذیری سکولاریسم می‌شود. تلاشهای سیاسی گوناگون برای نهادینه کردن سکولاریسم (در فرانسه، ترکیه، و جاهای دیگر) شواهد کافی برای اثبات «استعمار درونی» سکولاریسم (کاترین اودار)^(۲۰) را به دست می‌دهند؛ زیرا نه تنها این تلاشها با خشونت و اجبار در آمیخته‌اند و یا در سطح اصول و مبانی، مدافعان (مسیحی) اولیه آزادیهای سکولار نوعاً دیگران - مانند یهودیان (زادگان شیطان) و کاتولیک‌های رومی (اعضای پیکره یک روسپی) - را از چنین آزادیهایی محروم داشتند؛ بلکه سکولاریست‌های میانه رو نیز فاقد قوه تصور، شهامت و اراده لازم

برای تسری دادن اصول جهانی خود به دیگران بودند. در واقع، مشکل بسی عمیقتر است؛ زیرا اصل سکولاریسم که «نمایانگر به واقعیت پیوستن انگیزه‌های قطعی خود مسیحیت است» (بون هوفر)^(۲۱) بر اساس برداشتی متعالی از اعتقاد مسیحیت به ضرورت تصمیم‌گیری برای دیگران غیر مسیحی بنا شده است؛ تصمیم‌گیری مبنی بر اینکه آنان به چه می‌توانند بیندیشند یا چه بگویند - یا حتی اینکه آیا آنان اصلاً قادر به اندیشیدن یا گفتن چیزی هستند یا نه.

خصوصیت ذاتی سکولاریسم نسبت به مسلمانان، نگران‌کننده‌ترین مثال چنین تعصبهایی است. دو دلیل روشن برای این خصوصیت موجود می‌توان ارائه داد. یکی از دلایل، این است که بسیاری از شهروندان شکبیا و از جهتی «غیر مذهبی» کشورهای چون ایالات متحده، فرانسه، و آلمان با جمعیت روز افزون مسلمان - بیش از ۲۰ میلیون نفر فقط در اتحادیه اروپایی - که حال در این دموکراسی‌های کهن اقامت گزیده‌اند، با نفرتی نهفته، شکی عمیق و همانند جانیان و آدمکشان رفتار می‌کنند. انگار چنین است که سکولاریست‌های بردبار و شکبیا باید همواره هنگام مواجهه با حجاب، گوشت حلال، صحبت از ارتداد و شهادت با دو رویی و تعصب و تزویر برخورد کنند. دلیل دیگر، ناشی از خلط و ابهامی است که کاربرد اصطلاح سکولاریسم در جوامع ترک زبان، فارسی زبان و عرب زبان به وجود آورده است. از علایم این امر، فقدان اصطلاحی در زبان عربی برای توصیف سکولار، سکولاریته، یا سکولاریسم است. واژه بی سابقه علمیه که ترجمه‌ای است برای اصطلاح فرانسوی Laïcime ابتدائاً در انتهای قرن نوزدهم در فرهنگ لغت محیط محیط نوشته دانشمند مسیحی - لبنانی بوترس البوستانی ظاهر شده است. علمیه هیچ ریشه فعلی نداشت - به عبارتی علمیه معادل secularise نبود - ولی از کلمه عالم مشتق شد؛ چون مسلمانان ترجمه لغوی این کلمه به عربی یعنی لادینیه را سریعاً به کناری می‌انداختند، زیرا از نظر مسلمانان (مطابق اصل الاسلام دین و دولت) تمایز میان آنچه فانی و گذراست و آنچه روحانی است، قابل تصور نیست.

متعاقباً اصطلاح «سکولاریسم» از نظر بسیاری از مسلمانان اهانت به حساب آمد. این امر، هم دارای دلایل ریشه شناختی لغوی بود و هم به این دلیل بود که اروپایی‌های

سکولار - که تصور می‌شود باید دیدی باز نسبت به جهان و نسبت به خود باز بودن داشته باشند - تعصبات ضد مسلمانی ای داشتند که نشأت گرفته از دورانی بود که مسیحیان، اعراب و بادیه نشینان تازه مسیحی شده را در ابتدا چیزی جز طاعون نمی‌پنداشتند. بویژه با پیشروی امپراطوری عثمانی به درون ناحیه اروپایی و مسیحی نشین بالکان، کلماتی مانند سکولار و سکولار سازی برای مقابله با «ترکها»ی نامیمون به کار می‌رفت. گاه این تعصبات با دو دلی نیز همراه بود. مثلاً، ولتر در برخورد با [حضرت] محمد (ص) به مثابه یک متفکر عمیق سیاسی و پایه گذار دینی عقلانی و یا به مثابه فرد ظاهر سازی که با توسل جستن به افسانه‌های دینی، روح مردم را تسخیر کرد، همواره در تردید و دو دلی فکری به سر می‌برد. و گاه نیز مدافعان جدید سکولاریسم متوجه گشاده رویی و سعه صدر عثمانیان در برابر اقلیتهای مذهبی می‌شدند و نسبت به این صفات غریب و جالب دنیای اسلام، که رؤیایی افسانه‌ای و دنیایی پر زرق و برقش تصور می‌کردند، نسبت به زنان محجبه‌ای که در اراده مردانی بودند که بر حصیر و بوریا نشسته و غذا می‌خوردند، و نسبت به اماکن آراسته به طلا و نقره و مرمر، دنیایی که فقر روز افزونش تنها بر افسونش می‌افزود و بر در ویژه بودنش نسبت به بقیه دنیا قفل می‌زد، با کنجکاوی و علاقه می‌نگریستند. امتیازاتی این چنین که به دنیای اسلام اعطا می‌شد، در واقع ابداً امتیاز نبود؛ بلکه لبخند دوستانه خصوصاً متی زشت و کریه به عموم مسلمانان بود. در میان آنانی که دکترین جدید سکولاریسم را پذیرفتند، حکمفرمایی ای آزاد به «نادیده گرفتن تخیل پیروز» (آر. دابلیو. ساثرن)^(۲۲) که معطوف به مسلمانانی خیالی بود که به راحتی از صفحه کاغذ پاک شدند، اعطا شد. به علاوه، با دنیای اسلام به منزله چشمه سرشاری از کالاهای تجملی، عاج، پارچه‌های گرانبها، ادویه، مواد معدنی، روغن زیتون - که باید به نفع دنیای مسیحت، دزدانه یا خشونت آمیز مورد بهره‌کشی قرار گیرد - برخورد می‌شد. سپس کسانی خواستند با پایان بخشیدن به تعقیب کفاری که گمان می‌شد همان باشند که هستند - زیرا تا کنون از فرصت شنیدن پیام مسیح و سهمیم بودن در سکولاریته به شیوه مسیحی بی‌بهره مانده‌اند - به این درد تسکین بدهند؛ چیزی که یاد آور صلح طبی کشتیشی امروزی از اهالی آلستر^(۲۳) است که به صهیونیستها و فلسطینیان نصیحت می‌کرد با

پذیرش آموزه‌های عیسی مسیح، با هم در صلح و آرامش زندگی کنند. خصومت «سکولار» امروز به اسلام - همان طور که خود کلمه تداعی کننده استیلا، خشونت، غفلت، بیزاری از زن، تعصب و توطئه در سطح بین المللی است - مسلماً باز نمود و شکل دیگری از همان موضوع شیطان پرستی [در] اسلام است که یاریمان می‌کند بفهمیم چرا اغلب دانشمندان معاصر مسلمان، آرمان سکولاریسم را انکار کرده، به آن اعتماد ندارند. اسلام‌گرای ترک، علی بولاک اخیراً به من گفت «سکولاریسم شیطانی است که به تقلید از خدا پرداخته است» سخن او یاد آور این برداشت عام است که صحبت از سکولاریته در اروپا گستاخانه است و همواره اصطلاحی پوششی بوده است برای متزورانی که گمان می‌کنند مسلمانان تنها با پیروی از راهی که اروپا پیش پا نهاده و شامل چشم پوشی از دین است، می‌توانند به پیشرفت نایل شوند. بعضی از دانشمندان اسلام‌گرا مانند محمد مهدی شمس الدین و رشید القنوشی می‌گویند در محیط اروپا دکترین سکولاریسم مطمئناً کمک کرد تا اصول‌گرایی مسیحی مهار شود و ارزشهای مدنیت و تقسیم قدرت رشد یابد. اما بر این نکته نیز اصرار دارند که تلاش برای سکولارسازی دنیای اسلام در قرن بیستم به دیکتاتوری، تحمیل دین از سوی حکومت، تجاوز به حقوق مدنی و بشری و تضعیف یا تخریب جامعه منجر شده است. در یک کلام، سکولاریته به تحقیر مسلمانان شهرت یافته است و این تحقیر، از طریق تحمیل اصول اخلاقی تبعیض آمیز و سخت گیرانه غرب به کویت، الجزایر، و فلسطین، استبداد حکومت‌های خوش خدمت فاسد، و تهدید به نابودی به وسیله قدرت اقتصادی، فن آوری، سیاسی، فرهنگی و نظامی غرب به سردمداری آمریکا اعمال می‌شده است.

مقابله قدرتمند اسلام با سکولاریسم در محدوده هلال جغرافیایی که از مراکش تا میندائو گسترده شده است، عده بسیاری را در غرب به جد نگران کرده است. منافع مادی فراوان هستند و نگرانی از اینکه [جنبش] ضد سکولاریسم پوششی خواهد بود برای به چنگ آوردن قدرت، نه تقسیم دوستانه آن، تلخ و ناآزموده باقی مانده است. نگرانی برای هماغه‌هاست، نام شهری در سوریه که آنچنان با وحشت به خاطر می‌آید که تا کنون صحبتی از آن نشده است، نمادی دهشتناک از آنچه که هنگامی که نیروهای مسلح

سکولاریسم مخالفان گلو دریده شان را در حمام خون غوطه‌ور می‌کنند، رخ می‌دهد. از نظر کسانی که در دمکراسی‌های کهن زندگی می‌کنند، چنین کشمکش‌هایی باید یاد آور آن باشد که سکولاریسم ناشکیبایی خشونت‌آمیزی را در برداشت و کلی‌تر آنکه ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که مشخصه‌اش، قیام دینی، بازگشت مقدسان، و غیر سکولاریساز [deseccularisation] حیات سیاسی و اجتماعی است.

جای بسی تعجب است که دانشمندان انگشت شماری، متفکرانه به این گرایشها می‌اندیشند -..... اثر راینهولد برن هارد،^(۲۴) اتهام الهی اثر ژیل کیپل^(۲۵) و دین و حیات عمومی اثر رونالد تیمان^(۲۶) استثنای اخیرند. جهل عمومی یا انکار بی‌درنگ اهمیتشان از سوی سکولاریست‌های تندرو نیز فراگیر است. اما گهگاه، نارضایتی‌هایی عمومی نسبت به اثرات محدودکننده سکولاریسم رخ می‌دهد و تقاضا برای فلسفه سیاسی جدیدی که عاری از خیال‌پردازی درباره تضعیف و خصوصی سازی دین باشد نیز احساس می‌شود. به علاوه، در میان سازمانهای غیر دولتی، محفل‌های دولتی، و دادگاههای قانون، تلاشهایی عملی برای شکل‌گیری سیاستهای جدید صورت گرفته است که در پی رفع نیازهای غیر مؤمنان و مؤمنان بوده است. از جمله سیاستهای شکل گرفته در این راستا عبارتند از: تخصیص اوقات ویژه برای نماز و دعا و روزه به کارمندان، معافیت مؤمنان از بعضی قوانین مدنی، و اختصاص یارانه دولتی برای مدارس مسلمانان در بریتانیا. و حال جای آن است که پرسشهای بی‌پرواتری را درباره محدودیتهای سکولاریسم مطرح کنیم: آیا دکتترین قرن نوزدهمی سکولاریسم که هنوز بسیاری از دموکراتها یک قرن دیگر نیز گرامی‌اش می‌دارند، ایدئولوژی‌ای تنش‌زاست که به خاطر دموکراسی باید کنار گذاشته شود؟ اگر چنین است آیا این متضمن آن است که مقوله‌های سکولاریستی به ارث رسیده یعنی کلیسا، دولت، و جدایی این دو نیز لازم است کنار گذاشته شوند چون اصطلاح‌های «کلیسا» و «دولت» دارای جوانب لازم برای دربرگرفتن اعمال مذهبی گوناگون جدید و مقررات دولتی مربوط به اخلاقیات نیستند؟ آیا باید از این به بعد، دیگر در پی اصولی جهانی (همچون سکولاریسم) برای نگرش به دین نباشیم؟ آیا مجبوریم اولویت را به قضاوت‌های بافت‌مقیدی بدهیم که معتقد است همه

اصول اخلاقی - از جمله گفتمان مذهبی و سکولاریسم - برخاسته از بافتهای ویژه‌ای اند و دیدگاه سکولاریست‌ها درباره متدینان به طور معکوس قابل تعمیم به خودشان نیز هست و در نتیجه ما به مصالحه‌ای غیر سکولاری شده میان مؤمنان نیازمندیم؟ بنابراین، آیا هیچ راهی در پیش رو نداریم جز کنکاش برای افزایش آزادی غیر مؤمنان و مؤمنان به طور یکسان - با توجه خاصی که باید به آنهایی که در حال حاضر از بی‌عدالتی ناشی از دگرترین آنانی که ادعاهای جهان شمول‌گرایان‌شان دیگر قانع‌کننده و پذیرفتنی نیست، بشود؟

پی نوشتها:

1. Thomas Luckmann.
2. William of Ockham.
3. John Wyclif.
4. Feuerbach.
5. Herbert Spencer: *Data of Ethics*.
6. George Holyoake.
7. Charles Bradlaugh.
8. T. S. Eliot (1943): *Choruses From 'The Rock'*
9. Charles Taylor.
10. Richard Rorly.
11. Jeffersonian compromise.

۱۲. پونتیوس پای لت (Pontius Pilate) حاکمی است که در قرن اول میلادی مسیح را به صلیب کشید.

13. existential uncertainty.
14. Heinrich von Kleist.

۱۵. Hebrows فصلی از انجیل عهد جدید است.

16. Friedrich Scheleiermacher (1799): *Uber die Religion*.

۱۷. Sea of Faith Network این شبکه به بررسی پیامدهای پذیرش دین به منزله چیزی که آفریده انسان است می‌پردازد و سعی دارد با بسط این دیدگاه نسبت به دین، بر اعتبار دائمی تفکر و کردار دینی به مثابه بزرگداشت ارزشهای روحانی و اجتماعی تأکید گذارد.

۱۸. Reconstructionist Judaism یهودیت بازسازی گرایانه، چهارمین جنبش یهودیت آمریکایی است که فیلسوف و عالم محافظه کار یهودی مُردِکانی کپلن [Mordecai Kaplan] بنیان‌گذارش بود. این جنبش بر «یهودیت به مثابه یک تمدن» (یعنی در آمیختن باورهای منتخب یهودیان با فرهنگ و سنن قوم یهود) تأکید می‌گذارد. یهودیان

بازسازی گرا برآند تا با ذهنی روشن پاسخهای مرسوم را زیر سؤال برند و معتقدند که یک یهودی نیازی ندارد و نباید انسجام فکری اش را فدای هویت یهودی اش کند. اینان یهودیانی هستند که اگر چه معتقد به منشأ الهی و فراطبیعی تورات نیستند ولی به جد مطابق سنتهای یهودی زندگی می کنند.

19. John Neville Figgis.

20. Cathrine Audard.

21. Bonhoffer.

22. R.W.Southern.

23. Ulster.

24. Reinhold Bernhardt: *Zwischen Grosserwahn , Fanatismus und Bekermermut.*

25. Gilles Keppel : *Le Revanche de Dieu.*

26. Ronald Thieman : *Religiom amd Public Life.*